

# تاریخ بازنده

(نقدی بر "تاریخ زنده"، نوشته حسین مرادیگی)

## (بخش اول)

شعیب زکریائی

تابستان امسال (۱۳۸۳) کتابی از چاپ در آمد تحت عنوان "تاریخ زنده" نوشته حسین مرادیگی (حومه سور). این کتاب\_آنچنانکه در پشت جلد آمده\_"روایتی از تاریخ یک دوره مهم از تاریخ کردستان و ایران و گرایشات و احزاب مختلف در ایران است ... سبک و شیوه جدیدی در تاریخ نگاری و شیوه نگرش به تاریخ ... است". و بنا به گفته نویسنده در بخش مقدمه (ص ۱۳) "مهم این بود، سابقه و تاریخچه این تاریخ زنده را به نسل جدید و پرشور حاضر در صحنه سیاست منتقل کرد. همین انگیزه اصلی من در نوشتن این کتاب بود... این کتاب همانطور که ملاحظه میکنید، بیوگرافی و یا نقل خاطرات شخصی نیست، بررسی تحولات ۳۵ ساله چپ و کمونیسم است در کردستان ایران و بعضاً در ایران ... از طرف کسی که خود یکی از عناصر دخیل در آن بوده است. من این روش را روش بهتری برای بررسی تاریخ تحولات سیاسی یافتیم. به این امید که این روش دیگری در بررسی تاریخ تحولات سیاسی بدست داده باشد... از نگرش و زاویه کمونیستی به این تاریخ می پردازم" (چه در اینجا و چه منبعد تمامی تاکیدها و پراوتها از من است. مگرخلاف آن- گفته شده باشد).

قطعاً انسان در همین مقدمه سوالات زیادی برایش مطرح می شود: منظور از "این روش" چگونه روشی است و "روش بهتری" در برابر کدام روش بدتری است؟ بیوگرافی و نقل خاطرات شخصی چرا بدست و اصلاً آیا حسین مرادیگی قصد دارد خواننده را از شنیدن خاطرات شخصی خود محروم سازد؟ آیا او بطور سربسته می خواهد بگوید که اگر بیوگرافی خود را می نوشت تمام تاریخ کومه له را در برمی گرفت ولی چون این روش خودنمایانه و ناپسندی میداند، لذا "روش دیگری" (؟) را در پیش گرفته است؟ آیا پرداختنشان به تاریخ "از نگرش و زاویه کمونیستی" را باید به معنای دقت علمی و احساس مسئولیت و دوری از اغراض شخصی و فرقه ای بحساب آوریم یا اینکه بازهم باید منتظر گندم نمائی و جو فروشی و بدتر از اینها باشیم؟... و بالاخره ایشان "سابقه" مورد نظر خود را چگونه به "نسل جدید و پرشور حاضر در صحنه سیاست منتقل" می کند و ....؟

برای اطلاع از این "سابقه و تاریخچه" به روایت حسین مرادیگی و درک چگونگی "انتقال" آن به نیازمندان مربوطه باید به متن کتاب مراجعه کرد (کاری که ما خواهیم کرد) اما برای تشخیص اینکه سرانجام چه کسانی از نعمات انتقال برخوردار خواهند شد لازم نیست زیاد به خود زحمت بدهیم؛ حسین مرادیگی در سطور آخر همین مقدمه\_آنچنانکه گوئی با هجوم متقاضیان رقیب برای گرفتن سهم از صندوق پرخیز و برکت سابقه تراشی روبرو شده است\_ به همقطاران اطمینان خاطر می دهد که: "نسل نوین چپ و کمونیست جامعه کردستان (بقیه ایران فراموش شده!) سازنده این تاریخ است... نسلی که بسیاری از عزیزانش را در راه شکل دادن به این تاریخ نوین از دست داده است و بسیاری از رهبران و شخصیتها و کادرها و فعالین آن برای تحقق اهداف و آرمانهای

## انسانی سازندگان این تاریخ در صحنه مبارزه‌اند. درصوف حزب کمونیست کارگری و تشکیلات کردستان آن هستند

(ایران یا عراق یا هر دو؟) ما خود را سازنده و صاحب آن تاریخ... می‌دانیم (ص ۱۴)

پس هر کس هم تاکنون از "نگرش و زاویه کمونیستی" چیزی دستگیرش نشده باشد، اینجا بلافاصله می‌فهمد که چنان نگرشی معجزه می‌کند؛ "ایسم" مخصوصی است که همه ناخالصی‌ها و عناصر ناباب و نامطلوب از نظر نویسنده را به ناکجا آباد می‌فرستد و "آن تاریخ" را بی‌هیچ‌اما و اگری به مالکیت "ما" یعنی حزب کمونیست کارگری در می‌آورد! فقط اینجا یک پرسش دیگر بر انبوه سوالهای پیشین افزوده می‌شود؛ با توجه به اینکه چاپ و انتشار کتاب ایشان قبل از آخرین انشقاق تاکنونی در حزب مربوطه است سوال اینست که منظور از "ما" کدام دسته از دستجات دائم‌التراید حزب می‌باشد؟! (میدانیم که حسین مرادیگی به عضویت آن شاخه‌ای درآمده که عنوان "حکمتیست" را به نام قبلی خویش اضافه کرده است. بنابراین صرفنظر از اینکه اکنون ایشان عضو کدامین فرقه هستند باید انتظار داشت که "ما"ی قبل از چاپ با "ما"ی بعد از چاپ فرق کند! اما باید خاطر نشان کرد که اعجاز مجدد در ترتیب دادن سند تازه مالکیت تاریخ به شرطی مثمر ثمر خواهد بود که ایشان نسخه‌های قبلی کتاب خود را جمع‌آوری و به چاپ جدیدی اقدام کند که در آن حزب "مستحکم" میراث خور این بار از "نگرش و زاویه کمونیستی" شاخه مقابل خود را از ارث محروم ساخته باشد!)

هر کس حوصله کرده و ادبیات ح.ک.ک. (حزب کمونیست کارگری) را مورد نگاهی گذرا قرار داده باشد می‌داند که تمام خاطره نویسی‌ها و تاریخچه نویسی‌های اعضای این حزب همان هدفی را که حسین مرادیگی بیان نموده تعقیب کرده‌اند. در میان این قبیل نوشته‌ها، کتاب "تاریخ زنده" تا این لحظه (تابستان ۱۳۸۳) جدی‌ترین و مفصلترین بررسی تاریخ کومه‌له از سوی یکی از اعضای با سابقه این تشکیلات است و بنابراین (بویژه در غیاب تاریخی کامل و قطعاً متمایز) می‌تواند مورد ارجاع و استناد آدمهای مختلفی قرار گیرد. این کتاب در عین حال در بردارنده روشها و دیدگاههایی از ح.ک.ک.ک. است. از اینروست که بنظر من بررسی انتقادی آن ضرورت می‌یابد و همینست که مرا نیز به ادای سهمی در این بررسی انتقادی وادار می‌سازد.

من به عنوان یکی از اعضای قدیمی کومه‌له (از ۱۳۴۸) و مدتی هم عضو حزب کمونیست ایران، سالهاست بدلیلی که همه رفقا و دوستانم از آن اطلاع دارند یعنی خستگی مفرط، از توان لازم برای فعالیت سیاسی و تشکیلاتی و حتی مطالعه برخوردار نبودم و لذا طبق روال این سالیان دراز می‌بایست هیچکس (از جمله خود من) انتظار برخوردی فعال به نوشته حسین مرادیگی را از جانب من نداشته باشد. اما من نیز همچون دیگر هم‌زمان در این تاریخ نقشی خوب یا بد داشته‌ام و این کتاب دارد با "سبک و شیوه جدید" خود به ارزیابی و نقد عملکرد مشترک همه ما می‌پردازد تا درسی با همان سبک و شیوه در برابر جستجوکنندگان در تاریخ ارائه دهد. بنابراین من علیرغم هر مانعی وظیفه حتمی و وجدانی خود می‌دانم تا اگرچه مختصر و ناکافی هم شده، نقطه نظرات و تحلیلهای خودم را در رابطه با این کتاب مطرح سازم.



نفس نوشتن تاریخ کومه‌له که با کل جنبش توده‌های ستم‌دیده در کردستان و حتی ایران طی چند دهه اخیر گره خورده است - بویژه از جانب شرکت‌کنندگان در این تاریخ کاری است بس با ارزش و دارای ضرورت حیاتی. بدون دسترسی نسل جدید پیشتازان جبهه آزادی و انقلاب به شرح این وقایع و بدون درک علل چگونگی و چرایی حوادث سیاسی و اجتماعی، تکرار کمبودها و ضعفها و عدم آمادگی در برابر سرکوبگریها، فریبکاریها و خیانت‌های دوباره و چندباره بسیار محتمل خواهد بود.

کسانی که بخواهند تاریخ واقعی کومه‌له یعنی حماسه این جنگجویان راه آزادی را بنگارند باید حتی المقدور به همه جزئیات حیات و فعالیت سیاسی، اجتماعی، سازمانی و فکری کومه‌له و سیر تکوین و رشد آن، پردازند. و این کار نه در جهت ثبت افتخارات برای این یا آن

رفیق جانباخته یا هنوز در قید حیات، بلکه باید برای افشاندن پرتو روشنایی بر راه رهروان آینده باشد. گرچه بلاتردید، بودن در صفوف کومه‌له، خود افتخار بزرگی بوده است.

کومه‌له توانست به مظهر تاریخی آن جریان آزادیبخش و عدالتخواهی تبدیل گردد که جامعه کردستان در آن سالها می‌توانست از خود بروز دهد: دفاع پیگیر و مصممانه از منافع توده‌های کارگر و زحمتکش و همه توده‌های ستمدیده چه در کردستان و چه در دیگر نقاط ایران در برابر خیل دزدان و غارتگران و سرکوبگران، دفاع از برابری زن و مرد، دفاع از آزادی بیان و عقیده و مرام، دفاع پیگیر و بی‌چون و چرا از حق تعیین سرنوشت ملت کرد، قد برافراشتن در برابر رژیم استبداد و شکنجه و چپاول شاهنشاهی، دفاع از انقلاب و تبدیل شدن به حماسه آزادی و مقاومت تا پای جان در برابر رژیم ددمنش جمهوری اسلامی ... و همزمان با همه اینها جستجوی همیشگی، بی‌شائبه، صمیمانه و بدون تعصب در یافتن راه درست رو به آینده برای نیل به دموکراسی و عدالت اجتماعی و رهائی از هرگونه ستم و استثمار.

ثبت و تدوین چنین تاریخی کار و انرژی و صرف وقت فراوان از جانب جمعی مسئول و دلسوز می‌خواهد. در این رابطه هرگونه سهل‌انگاری، خالی کردن یکی از عرصه‌های مهم مبارزه سیاسی بنفع سوء استفاده‌چیان و دشمنان آزادی و انسانیت است. و واقعاً باید گفت که همه ما زنده ماندگان نبرد سالیان، طی ده پانزده سال اخیر سکوت ناموجهی را در پیش گرفته و دین خود را به جوانان و تازه به میدان آمدگان راه آزادی ادا نکرده‌ایم. شاید یکی از علل این امر مشغولیت کومه‌له رو به "درون" و انشعابات هر از چندگاه آن بوده است. بهرحال با توجه به ابراز اشتیاقی که من خود از سوی بعضی از فعالین قدیمی کومه‌له شاهد بوده‌ام، میتوان امیدوار بود که سرانجام دوره کرخ و سکوت به پایان برسد و همگی ما بتوانیم در جبران مافات قدمهای لازم و کافی برداریم.

علی‌العجاله در فتح الباب این قضیه \_ همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد \_ تاریخ کومه‌له "صاحب" پیدا کرده (ح.ک.ک.!) و حسین مرادیگی به وکالت از سوی مدعیان مالکیت، اسنادی را از کتو خاطرات خود و دیگران و از آرشیو نشریات بیرون کشیده و در مجموعه‌ای بنام "**تاریخ زنده**" ارائه کرده است.

اما این کتاب دارای تناقضات و ایرادات آنچنان عدیده است که اگر مسابقه‌ای بین‌المللی برای تشخیص بدترین کتاب تاریخ ترتیب می‌یافت، بلاتردید می‌توانست برای نویسنده آن مقام و شهرتی جهانی کسب کند:

### مجموعه مملو از تناقض، بهتان و مداحیهای زنده

چنانچه از حق نگذریم، باید بگوییم که همه اشکالات کتاب که گاهی حتی حالات مضحکی پیدا می‌کنند \_ نشانگر مشخصه مشترک همه تاریخ نگاران ح.ک.ک. نیستند. مثلاً در مقدمه آمده است "**این کتاب همانطور که ملاحظه می‌کنید، بیوگرافی و یا نقل خاطرات شخصی نیست**". ولی وقتی کتاب را ورق می‌زنیم ملاحظه می‌کنیم که پر است از خاطرات شخصی!

در صفحه ۲۲ پس از اشاره به ایجاد خرده بورژوازی وسیعی پس از اصلاحات ارضی در ایران می‌گوید "**این خرده بورژوازی از اینکه سهم ناچیزی از ارزش اضافه ناشی از محصول کار کارگر نصیبش می‌شد ناراضی بود**". انسان بی اختیار در تخیلش دکانداری را تصور می‌کند که پس از تسلط به تئوری ارزش اضافه کارل مارکس به کاسی روی آورده و سنگ و ترازوی مخصوصی ملهم از کاپیتال مارکس (برای تفکیک ارزش اضافی نهفته در کالا از بقیه ارزشهای آن!) بکار می‌برد و در همان حال از پولی هم که بوی نفت بدهد خوشش نمی‌آید!

و یا می‌توان به این نکته "کوچک" اشاره کرده که در حالیکه حسین مرادیگی بسیاری از وقایع کوچک و بزرگ را "فراموش" کرده است چه جای صحبت از شکار ماهی و خوردن یا نخوردن آنست (ص ۲۱۵). البته هر چند که می‌توان تاثیر محروم شدن از خوردن ماهی را بر ذهن حسین مرادیگی حدس زد و علت بیاد ماندن آنرا بعنوان یک خاطره تلخ درک نمود.

اما تلاش برای تفکیک ایرادات خاص نویسنده از سایر همقطاران نفعی به حال حزب مربوطه دربر ندارد، چراکه هم حزب در کلیت آن و هم تک تک اعضای آن از لحاظ سردرگمی در برخورد به خود و به تاریخ گذشته آئینه یکدیگرند. تنها تفاوت شاید در این باشد که بیانات نویسنده ما آنگاه نیز که حاکی از دیدگاه مشترک حزبی است گاهی جنبه‌های کمیک‌تری بخود می‌گیرد.

شاهد مثال این قضیه را می‌توان در همان آغاز کتاب یافت و دید که او با چه سرعت سرسام آوری به مقام رهبری کارگران میرسد. ایشان در قسمت بیوگرافی درست چهار سطر پس از شروع کتاب، در حالیکه هنوز تاریخ تولدش (که به میلادی نوشته شده!) در ذهن خواننده جانگرفته می‌گوید: **"همراه کارگران و چند تن از فعالین و رهبران کارگری آتموقع سد بوکان، اعتصاب سه روزه موفقیت آمیزی را سازمان داده و رهبری کردم"**. و همین رهبر محترم اعتصاب کارگران، در صفحه ۴۵ میفرماید: **"متاسفانه ما کمترین آشنائی با این نوع مطالبات (منظور مطالبات کارگران است) نداشتیم!!"**

نباید تصور کرد که چنین بی پروا به خود مدال دادن و تناقص گوئی و همینطور کوشش در تخریب تاریخ کومه‌له، اتفاقی و یا از روی سهل انگاری است. خیر؛ علت این امر \_ که در عقل و خرد هیچکس در خارج این حزب نمی‌گنجد \_ دنباله روی از "تئوری" (مالیخولیای) "حزب شخصیتها" بعنوان یکی از وجوه بقول خودشان "حکمتیسم" است. از اینجاست که مسابقه شخصیت سازی و خود نمائیها و رو کردن سوابق درخشان کمونیستی فردی و جمعی و در عین حال جراحی بی محابای گذشته \_ برای ارائه کومه‌له‌ای معلول، که تنها نسخه‌های شفافبخش "قائد" به دانش رسیده و آنرا سرپا نگاه میداشته است \_ شروع می‌گردد. ولی آخر این "شخصیتهای کمونیست" در آن کومه‌له معلول و مریض چه میکرده‌اند؟ خوب، در اینگونه "مواقع" (یعنی موقع طرح سوال!)، کومه‌له کمونیست بوده است! برای خواننده این سطور که کتاب "تاریخ زنده" را در دسترس نداشته و در نتیجه محتمل است که اظهارات فوق تعجب او را برانگیخته باشد، ناگزیر از آوردن تعداد دیگری نقل قول هستیم. من تنها به اشارات و توضیحات کوتاهی (داخل پراکنش یا خارج آن) اکتفا کرده و بررسی جدی‌تر و مفصل‌تر را به بعد واگذار می‌کنم.

در صفحه ۳۵، تشکیلات ما در زمان شاه یک "محفل" است که در آن "ضبط و ربطی حزبی، غیر از روابط خشن و فرقه‌ای محفلی، در کار نبود..." **"بی اعتمادی و تحقیر و نوعی ارباب مخالفین را مد کرد"** و دارای "جلسات انتقاد و انتقاد از خودهای به معنی واقعی تفتیش عقاید و شکنجه روانی برای واداشتن اعضا به ماندن در تشکیلات" بود.

در صفحه ۳۹ می‌گوید "قبول تز" نیمه مستعمره \_ نیمه فئودال "بودن جامعه ایران درمورد ما (کدام ما؟) \_ با اتوپیهای ناسیونالیسم بورژوائی ایران... خوانائی داشت. گیرائی "مائوئیسم" بیشتر بخاطر هسته قوی ناسیونالیستی آن بود که با اتوپیهای بورژوا ناسیونالیستی آن دوره ما جور در می‌آمد" (اصلاً ناسیونالیسم بورژوائی چرا اتوپی است. مگر خود همین مورد چین نشان نداد که این اتوپی نیست!؟).

در صفحه ۴۰ نیز "عاشق سینه چاک بورژوازی ملی" نامیده می‌شویم تا اینکه سرانجام در صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ سوال زیر را مطرح می‌کند:

**"سوال اینست چگونه سازمان سیاسی مثل کومه‌له، یک سازمان مائوئیستی (اولین بار است که کومه‌له پس از ۳۵ سال که از تشکیل آن گذشته، از سوی عضو قدیمی آن به چنین نامی ملقب می‌گردد)... سازمانی که در مقایسه با چپ موجود آن دوره**

ایران در راست آن قرار داشت (بر این جعل مطلق چه باید گفت؟ من فقط به آرامی سوال می‌کنم چرا کومه‌له هرگز فراکسیون در تائید سلطنت، جمهوری اسلامی و یا حتی در تائید اپوزیسیون راست این رژیمها نداشت؟) توانست به یک سازمان سیاسی قدرتمند تبدیل شود؟ چرا مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق که آزمان چپ موجود ایران را نمایندگی می‌کرد (باید دید که آیا حتی خود سچفخا با آن سکتاریسم کم نظیرش این ادعای غیر واقعی را در مورد خود داشت؟)، یا دیگر سازمانهای سیاسی خط ۳ نظیر پیکار و غیره که از نظر نظری از کومه‌له آن دوره نیز چپ‌تر بودند (چپ‌تر بودن دیگران از لحاظ نظری هم حکم تازه‌ایست!)، به این موقعیت دست پیدا نکردند؟ چگونه کومه‌له‌ای که حتی چند ماه مانده به انقلاب ۵۷ بیش از ۹۰ درصد (بشنوید ولی باور نکنید) از اولین کنگره‌اش را به بحثهای بی ربط و پیش پا افتاده (آخر قبل از هر چیز سوال این بود که آیا رفقای ما به تعهدات خود پایبند مانده بودند یا در صدی از اوقات گرانها را صرف نوشیدن به سلامتی زندانیان کرده بودند؟! و این که چه افرادی هنوز به تجربه زندگی زحمتکشی (لابد در خدمت ناسیونالیسم بورژوایی!) احتیاج داشتند و غیره (!؟) گذراند... توانست به یک سازمان سیاسی قدرتمند توده‌ای تبدیل شود؟!

حال ببینیم پاسخ ایشان به سوالی که خود طرح کرده‌اند چیست:

"خیل ناسیونالیستهای رنگارنگ کرد که دوست دارند تاریخ و سابقه کومه‌له آن دوره را به نفع ناسیونالیسم کرد سرقت کنند (فراموش میکند که خودش در سطور و در صفحات پیش آنرا دو دستی تقدیم کرده است!)، از کومه‌له آن دوره تصویر چپ ناسیونالیسم کرد را بدست میدهند (مگر "تاریخ زنده" تصویر بدتری ارائه نداده است؟)... اما این تلاش پوچ است، از چپ ناسیونالیسم کرد بعنوان رقیب حزب دمکرات در جنبش ملی کرد چیزی جز "کومه‌له یکسانی" "سازمان خهبات" و اکنون سازمان قومی زحمتکشان بیرون نمی‌آمد. کومه‌له آن دوره اگر چیزی بکلی متفاوت‌تر از حزب دمکرات نبود، اگر کمونیست نبود (این باید مربوط به قبل از ظهور منصور حکمت باشد!) و هژمونی کمونیستی بر آن غالب نمی‌شد (اینهم لابد مربوط به پس از ظهور منصور حکمت است که "ناسیونالیستها" و "چپ سنتی" مکارانه خود را به آب و آتش می‌زند و بدین شیوه از برق "نگرش و زاویه کمونیستی\_حکمیستی" تا مدت‌ها در امان می‌ماند!)، با هزار و یک دلیل می‌توان نشان داد که سرنوشتی بهتر از "کومه‌له ره‌نجدران کردستان عراق" ... پیدا نمی‌کرد. (ص ۲۶۹)

باور کنید با هزار و یک دلیل میتوان نشان داد که اگر کومه‌له "به نفع ناسیونالیسم کرد سرقت" شود، از منتسب شدن به این آبروریزی‌هایی که تحت نام کارگر و کمونیسم انجام می‌شود برایش بهتر است چرا که حداقل در روان و خردش شک نمی‌کنند.

می‌بینید کومه‌له‌ای که بنا به گفته نویسنده محترم "در راست همه چیزها" قرار داشت، "عاشق سینه چاک بورژوازی ملی" بوده، "روابط خشن و فرقه‌ای محفلی" را برقرار نموده، "بی‌اعتمادی و تحقیر و نوعی ارباب مخالفین را مد کرده" و "به معنی واقعی تفتیش عقاید و شکنجه روانی برای واداشتن اعضا به ماندن در تشکیلات" را در پیش گرفته بود، اینجا به مدال کمونیسم از سوی این جناب مفتخر گشته است!! جل‌الخالق!

در همان صفحه ۲۶۹ باز هم می‌خوانیم که ما "بخشی از زندانیان کمونیست دوره شاه بودیم (پس "مائوئیسم" و "هسته قوی ناسیونالیستی آن" کجا رفت؟)، بهمین اعتبار (واقعا؟) در میان مردم شناخته شده و خوش نام و محبوب بودیم. برای جریان مرتجع مذهبی کوچکترین ارزشی قائل نبودیم (لافرنیها و مواضع کودکانه نوع ح.ک.ک. علیه مذهب به گذشته کومه‌له نیز گسترش داده شده است!)، از چشم ما آنها یک عده انگل بودند که میبایستی از سر راه مبارزه آزادیخواهانه و برابری

طلبانه مردم کنار میرفتند" ... و بهمین ترتیب کومه‌له‌ای که در راست همه چپها قرار دارد و وقت کنگره‌اش را با "بحثهای پیش پا افتاده" تلف کرده است در صفحه ۲۷۰ چنین توصیف می‌گردد:

"راست مذهبی را با آخوند و ملای آن به حاشیه راندیم. اولین سازمان سیاسی چپ در ایران بودیم که علیه خمینی و جریان اسلامی بقدرت رسیده موضع گرفتیم، خمینی را نماینده ارتجاع مذهبی دانستیم... بدون توهم به ارتجاع مذهبی بقدرت رسیده، مبارزه مردم را برای دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن در کردستان ایران سازمان دادیم."

و "شیوه نوین" تاریخ نویسی "کمونیسم کارگری" حکم می‌کند که در فرصت مناسب پرونده‌ای متناقض با اعترافات اخیرالذکر برای کومه‌له درست شود:

"باعقب نشینی ما از شهرها به روستاها... با هر درجه از عقب نشینی نظامی، بیشتر به آنان (منظور روستائیان است) نیاز پیدا می‌کردیم، بندریج پوپولیسیم شکست خورده سر بر می‌آورد، سازش با مذهب و باورهای خرافی آنان، در قالب مذهب زحمتکشان در میان ما رشد میکرد(!!)، به همان درجه تزلزل ما در مورد ایجاد حزب کمونیست ایران نیز بیشتر میشد(پس شگفت نیست اگر تصور کنیم که نویسنده ما در حالیکه تسبیح بدست مشغول استخاره برای تشکیل یا عدم تشکیل "حکا" است، از شنیدن صدای "عبدالباسط" بر خود بلرزد یعنی "تزلزلش در تشکیل حزب بیشتر شود" و شیطان هم در گوشه‌ای برای از راه بدر بردن قهرمان ما یعنی کشاندنش بسوی تشکیل "حکا" کمین کرده باشد!)، نمونه برجسته آن گذاشتن نوار آیات قرآن در مسجد روستای "بیژوی" آلان سردشت هنگام جان باختن رفیق خالد فرهادزاده (استاد عبدالله) بود" (ص ۲۸۳، آخرین پراکنش از حسین مرادیگی است).

من به آکروبات‌باز محترم تاریخ‌ساز اطمینان میدهم که جایی برای نگرانی وجود ندارد و جای ما (بقیه "ما") نه بهشت حزب کمونیست کارگری و نه هیچ بهشت دیگری نیست؛ همه ما اگر بخت یاری کند به وسط جهنم نزد میلیونها همکیش نامدار و یا گمنام دیگر خود خواهیم رفت. و اگر دست بر قضا اشتباها بخاطر خواندن یکی دو فاتحه از جانب یک بنده خدا بر سر گورمان، ما را به بهشت نزد شیخ یاسینها، بهشتی‌ها و از این قبیل... که خدایشان برای ارضای حس سیری‌ناپذیر جنسی آنها، دهها حوری بیچاره و بی‌پناه را در اختیارشان قرار داده است... بفرستند، دیری نخواهد گذشت که پس از اعتراض ما به این وضع ظالمانه و بعد از تحمل شکنجه‌های لازم، دوباره ما را به جهنم گسیل خواهند داشت!

جهادکنندگان ایدئولوژیک "کمونیسم کارگری" تا مدتها سرمست از فتح الفتوح خود یعنی "پیروزی" بر "ناسیونالیسم کرد" و تشکیل حزب "یک بنی" کمونیسم کارگری (که بعدا کشف کردند ناخالصی‌های دیگری در این حزب خود را قایم کرده بودند!)، اعتباری برای گذشته کومه‌له قائل نبودند. اما بعدها بنا بدلایلی این جهانی و قابل فهم و بویژه پس از اینکه جواز شخصیت‌سازی و شخصیت‌پرستی (با زنده‌ترین و نامعقول‌ترین شیوه‌ها) از سوی منصور حکمت صادر گشت، قضیه عوض شد.

اینها ابتدا میبایست دنبال پراتیکی بگردند که آنرا به ایده کمونیسم کارگری منتسب سازند، چرا که فاعدا تا هیچ کردار و عملی بدون حضور و نظارت "تئوری" مذکور را نباید کمونیستی بدانند و چنین پراتیکی تنها مقارن تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری و سپس از آغاز تشکیل حزب مربوطه تا کنون می‌تواند معنا داشته باشد. چنانکه انتظار می‌رود در اینجا پرونده پر بار و درخشانی... که آنها را از ارجاع به گذشته دورتر (تاریخ کومه‌له) بی‌نیاز سازد... پیدا نمی‌کنند. ناچار باید به قبل از آن (قبل از تشکیل حزب "خالص" خودشان و هنگامیکه تحت نام دیگر و همراه کسان دیگر فعالیت می‌کرده‌اند) برگردند. در اینجا با مسائلی که افکارشان را در هم تر میسازد روبرو می‌شوند؛ آیا

فعالیتشان در این مرحله یعنی بدون حلول "کمونیسم کارگری" در افکار و اعمال آنها\_ کمونیستی بود یا خیر؟ و آیا آن دیگرانی که اکنون اسامی شان در لیست اسامی ح.ک.ک.ا (و متفرقات آن؟) نیستند ولی درست همان پراتیکی می کرده اند که اینان در آن هنگام انجام میداده اند در چه مقوله ای قرار میگیرند؟ فرض کنیم که بنحوی خود را از حل این معما رها کردند، آنگاه آنها که قبلاً\_ قبل از "کمونیست شدن" در اثر نوشته های منصور حکمت همزمان و یا متعاقب کنگره دوم کومه له\_ در کومه له فعالیت کرده اند کارشان از چه سنجی بوده است؟ کمونیستی (حسین مرادیگی ها!) یا ناسیونالیستی و عقب مانده و ...؟ این وضعیت سر در گم کننده را در نظرات متنوع و ضد و نقیض منصور حکمت (که بدون تبعیت از این نظرات یک آدم کمونیست هم در جهان پیدا نخواهید کرد!) ضرب کنید آنگاه ببینید که آیا هیچ انسان عاقلی میتواند جوابی منطقی به این معمائی که اعضای این حزب برای خود بوجود آورده اند بدهد؟ متأسفانه این وضعیتی که آنان\_ از جمله تاریخ نویس ما\_ خود را در آن گیر انداخته اند جز پارادوکسهائی عقل و شخصیت بر باد ده هیچ چیز دیگری در بر ندارد.

یک چیز ثابت و مسلم است و آن اینکه در هر حال باید "قائد" را معصوم و مبرا از هر گونه اشتباه و منبع پایان ناپذیر ایده های رهگشای کمونیستی نمایاند و هر گونه کج روی و کج اندیشی را گناه امت سست عقیده دانست (بدیهی است به جز مداحان و تبعیت کنندگان به قائد). اگر منصور حکمت در سال ۶۰ دخالنگری در حل مساله ملی را برای کومه له مساله ای حیاتی می نامد (گویا کومه له میخواست خود را از آن کنار بکشد!) و بعدها پابندی به همین امر از نظر ایشان "جرم" سنگین "ناسیونالیستها"ی درون تشکیلات محسوب می شود (تا جائیکه دیگر همزیستی با آنان غیر ممکن میگردد)، و اگر کمی بعدتر تئوری اپورتونیستی\_ شوونیستی در "حل" مساله ملی ارائه میدهد و دیگران را فاشیست مینامد، چه باک! ایشان منبع خیر بوده اند و کومه له منبع شر!

تاریخ کومه له را باید تخریب کرد، در هر فرصتی باید انحرافی برای آن تراشید و یا به آگراندیسمان هر کمبود و لغزش احتمالی در فلان قطعه نامه و گفتار و نوشتار این یا آن رفیق قدیمی پرداخت تا از این طریق کنتراستی بین آن اوضاع "سیاه و تاریک" و زمانی که نور نظرات منصور حکمت بر صحنه امور میتابد بوجود آید، حق به حق دار برسد و "شخصیتها"ی حزب که در نور بیعت به منصور حکمت "شخصیت" یافته اند، ندای "پیروزی مشترک" بر اشباح و ارواح خبیثه سر دهند و "مالکیت کمونیستی" آنها بر گذشته نیز مسجل گردد!

یک نکته را باید اعتراف کرد و آن اینکه گاهی بعضی از ما قدیمی های خارج حزب حسین مرادیگی ها از اشتباه کنتراست سازی نابجا و نامهربانانه \_ بین گذشته مورد نقد از یکطرف و اندیشه نقد کننده از طرف دیگر\_ مبرا نبوده ایم. اما خوشبختانه هرگز به منجلابی که نوشته هائی از نوع "تاریخ زنده" تولید می کند، نزدیک هم نشده ایم.

من به موقع خود به موضوعات اخیر باز خواهم گشت. اما عجالتاً اجازه دهید روی کم و کیف وقایع نگاری "تاریخ زنده" متمرکز شویم.

## حذیفات و اشتباهات فراوان

یکی دیگر از ایرادات اساسی که انسان پس از یک نگاه سریع به "تاریخ زنده" متوجه میشود اینست که کتاب مذکور از لحاظ ثبت وقایع بسیار ناقص است و در بین آنهائی هم که نقل شده گاه اشتباهاتی به چشم میخورد. اینرا من نه در مقایسه با یک نوشته ایده آل (یعنی حتی الامکان با ذکر همه جزئیات) بلکه در مقایسه با انتظاری که نویسنده در مقدمه در ذهن خواننده بوجود می آورد می گویم. یعنی نویسنده طبق وعده هایی که به ما میدهد باید دست کم همه حوادث و موضوعات مهم\_ یعنی مهمتر از خوردن توت فرنگی در "چم شار" (ص ۱۹۵)، نوع لباس منصور حکمت هنگام ملاقات (ص ۲۵۸) و یا مشغول شدن خود ایشان به حفر چاه در اطراف میاندواب (ص ۵۳) و

غیره\_ را اگر چه حتی اشاره وار هم شده ذکر نماید. مخصوصاً اینکه نویسنده ما بنا به گفته خود در مقدمه (ص ۱۴) از "همکاری و دادن پیشنهادات مفید در جهت غنی تو کردن (!) محتوای این کتاب" و یاری "در تدقیق موارد تاریخی معین اتفاقات آن دوره" از سوی ایرج فرزاد، مجید حسینی، عبدالله کهنه پوشی، فاتح شیخ الاسلامی، سلیمان قاسمیان، و رحمان حسین زاده نیز برخوردار بوده است. اما وجود نقائص و تناقضات فراوان آنهم پس از چنین "همکاری" وسیعی، ظن عمدی بودن بعضی "فراموشکاری"ها و "تدقیق" حسابگرانه تغییرات را تقویت می کند.

من در اینجا نه می توانم و نه قصد آن دارم که به ذکر همه ناگفته ها و یا اشتباهات "تاریخ زنده" پردازم بلکه تنها تا آنجا که بخاطرم میرسد، اشاره وار بعضی نمونه ها را در خلال ادامه نوشته ذکر خواهم کرد. بعلاوه برای پرهیز از اغتشاش، سعی می کنم حتی الامکان موضوعات را زیر تیتراهای جداگانه ای دسته بندی کنم:

ادامه دارد